

سخن سردبیر

آرمان آرین



ویسپوبیش، سال ۱، شماره ۸

«به نام یکتاخدای درخشنده‌ترین»

نوجوانان نازنین فارسی زبان
در ایران، تاجیکستان و افغانستان:

نیک می‌دانید که مرگ‌اندیشی و دل‌مردگی در جوامع امروزی ما به‌ویژه در ایران عزیز، به نهایت خود رسیده است. داستان هدیه دادن کفن و چاپ آگهی ترحیم یک شخص زنده آن هم جلوی خودش در یک شبکه‌ی حکومتی، مُشتی نمونه‌ی خروار از فرهنگ بیمار مرگ‌محور حاکم بر حاکمان ماست. فرهنگی برآمده از سیستمی که قدرت ساختن دنیا و توان آبادانی زمین و بهبود زندگی مردمانش را ندارد و در عوض همواره برای منافع کوتاه‌مدتش، بر طبل مرگ و ویرانی کوبیده است و می‌کوبد.

در چنین شرایطی، ما مردمان عادی، شما و پدران و مادران مظلوم‌تان و به‌ویژه اهل فرهنگ فارسی‌زبان باید خیلی پوست‌کلفت باشیم که بتوانیم همچنان از منظر هنری، اندیشگی، اقتصادی و آفرینش‌گری، دوام بیاوریم؛ یعنی برای زندگی بنویسیم و از برای شادمانی‌های راستین بکوشیم!

به واژه شادی و آزادی که می‌رسیم، مزدوران حاکمیت، که تمام فکر و ذکر و تربیت خودشان، به مسائل پست و دون و فحشاء و فساد درگیر است، تصور

می‌کنند عموم مردم ایران نیز مثل خودشان هستند و به قولِ مَثَلِ مشهور ایرانی: «کافر همه را به کیش خود پندارد!»

یعنی وقتی مردمان از «شادی و آزادی» حرف می‌زنند، مزدوران تصور می‌کنند که مقصودشان همان دست شادی‌ها و آزادی‌هاست که خود آن جیره‌خوارها، آرزویش را دارند و شب و روز در خفا به آنها مشغول‌اند!

البته این پلیدکاری چنان مزدوران و ریاکارانی به‌هیچ‌وجه تازه نیست و دست‌کم صدها سال پیش حکیمی درباره‌شان گفته: «واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند / چون به خلوت می‌روند آن کارِ دیگر می‌کنند!» و امروز ما با پوست و استخوان، این پند حکیم حافظ شیرازی را درباره حاکمان خودمان و مزدوران‌شان به‌عینه مشاهده می‌کنیم.

در سرزمینی که فرمانروای بزرگش ۲۵۰۰ سال پیش به خطی زیبا و روشن در بند یکم دیوارنشته‌ی آرامگاهش حکیمانه فرموده است که: «خدای بزرگ (است) اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی مردم را آفرید، که داریوش را شاه کرد...» اینک در دوران مدرنِ همان سرزمین، هشت‌پای مرگ‌پرور و اندوه‌باور، از ذهن و دست حاکمان بر جان و مال بسیاری از مردم تسلط یافته و همه‌چیز را به کام فکر و عمل تباه‌خویش فرو می‌برد. راستی چه سخت است نوجوان بودن، جوان بودن، پیر بودن، انسان بودن، زن بودن، مرد بودن و اصلاً «بودن» [!] در چنین سیستم، فضا و شرایطی... چه سخت است زندگی ساختن، زنده‌پرست بودن و تعادل داشتن.

صد البته معنای زندگی و مرگ، برای همه‌ی ما یکی نیست و تعریف هر یک از ما از این دو پدیده‌ی عظیم و مهم، کمابیش می‌تواند متفاوت باشد. تفاوت

بجای خود، اما ما حق نداریم که قرائت خود را بر دیگران تحمیل کنیم و سبب آزار کسانی شویم که مثل ما نمی‌اندیشند. این قلم، ضمن اینکه حرمت مرگ را - فارغ از دروغ‌های سودجویان و سوداگرانِ مرگ‌اندیش - پاس می‌دارد و اهمیت آن را در تداوم زندگی خود و دیگران، به صورت روحانی می‌فهمد همواره خلاف جهت بودجه‌ی چاه‌های نفت و گاز رسمی در سرزمین‌مان ایران حرکت کرده است؛ یعنی خلاف جهت رودخانه‌ی سفارشی‌نویسی و حکومتی‌نویسی که همان خیانت به حقیقت و تقدس قلم است.

و در این میانه، چه سخت اما شیرین است که بتوانیم میانه‌رو باشیم، یعنی چنان شاد زندگی کنیم که هم‌نوای سراسر طبیعت و کائنات زیبای خداآفریده، هر شب و صبح لبریز از خشنودی و تسلیم و رضایت و سعادت گردیم و جز قدرشناسی و شادکامی ژرف از ما صادر نشود. ضمن اینکه هرگز پایان زندگانی‌مان را از یاد نبریم؛ یعنی حرمت حقیقت را بشناسیم و در پی دانستن «خبر بزرگ» نهفته در هستی باشیم تا روح‌مان را از ناب‌ترین سرچشمه‌ی ممکنات سیراب سازیم.

صد البته در کشوری که حکومتش فرسنگ‌ها با حقیقت زاویه دارد و زندگی را با کین‌جویی و فساد و جهلش، برای زیستن عموم مردم سخت کرده است، نمی‌توان به راحتی به چنان اهداف بلندی رسید اما دست‌کم به عنوان نقطه‌ی هدف باید به چنان قلّه‌ای نگریست و بسویش رفت و از پا نایستاد. قلّه‌ای که هم مُشرف بر دنیا باشد و هم آخرت، نه هیچ‌کدام بدون دیگری.

بنابراین باید هوشیار باشیم که جهان مینوی نازنین‌مان را به خاطر پلیدکاری

عده‌ای فاسد از دست ندهیم و به آن بدبین نشویم و ضمناً نباید گیتی زیبای مان را بخاطر فرهنگ بی‌فرهنگ حاکمان دروغ‌بنیاد و نهم و مرگ‌اندیش یا حقیقت‌ستیز شویم.

بلکه باید هم گیتی را دریافت و هم مینو را. هم باید از زیبایی‌ها و لذت‌های جهان بهره‌های حکیمانه بُرد و هم، چنان زندگی کرد که باز به فرموده‌ی حکیم حافظ شیرازی:

دلا چنان معاش کن که گر بلغزد پای
فرشته‌ات به دو دست دعا نگه‌دارد



۱ بهمن ۱۴۰۳
ارادتمند - آ.آ